

رسم خط شاهنامه

آخرین بخش

ج. شاید بی فایده نباشد که برای مقایسه نگاهی هم به رسم خط واژه‌های مرکب در دستنویسهای شاهنامه بیفکنیم. ما برای این کار دستنویس کتابخانه ملی فلورانس مورخ ۶۱۴ هجری (=ف) و دستنویس کتابخانه بریتانیا در لندن مورخ ۶۷۵ هجری (=ل) را که کمترین دستنویسهای موجود شاهنامه اند برگزیدیم و تمام بخش پادشاهی ضحاک را که در تصحیح نگارنده دارای ۴۹۹ بیت است اساس این بررسی قرار دادیم:

۱ - واژه‌های مرکبی که از اسم و صفت، دو اسم، اسم یا صفت و ریشه فعل، یا دو ریشه فعل تشکیل می‌شوند غالباً در هر دو دستنویس جدا نوشته می‌شوند. برای نمونه:
پاک خوان، پاک دامن، پاک دین (۳ بار)، پاک مغز، خوب رخ (۲ بار)، خوب روی، خوب رویان، ژرف دریا، سیه موی، شیرین روان، فرخ پی، کم خرد (تنها در ف)، ناپاک دین، ناپاک رای.

اهرم کیش، پای مردان، پری چهرگان، خورش خانه، طاوس رنگ، کاویانی درفش، گیهان خدیو، گل رنگ، ماه روی (۲ بار).

آب زن (ل: باب زن)، باریک بین، بت پرست، بت پرستان، پیش بین (۲ بار)، جنگ آوران، جنگ آوری، جنگ جوی، جهان آفرین (۲ بار)، خام گوی، دل سوزگی (ل: دل سوزه)، دیهیم جوی، راه جوی، سخن دان، گردن فراز، گسردن کش، گیتی فروز، مردم کشان، نیایش کنان، نیک خواه (۲ بار)، نیکی دهش، یزدان پرست، یزدان پرستان، گفت و گوی (ل: گفت گوی)، جست و جوی (ل: جست جوی).

در چند مورد زیر در رسم خط دو دستنویس اختلاف جزئی است: از چهار بار که واژه مرکب جهان جوی در ف آمده است سه بار جدا و یک بار پیوسته، و از سه بار که این واژه در ل آمده است هر سه بار آن پیوسته است (=جهانجوی). از دو بار که واژه مرکب نامجوی در هر دو دستنویس آمده در ف هر دو بار پیوسته و در ل یک بار پیوسته و یک بار جداست (=نامجوی). از یک بار که واژه مرکب گردن کشان در هر دو دستنویس آمده است در ف جدا و در ل پیوسته است: (گردنکشان). در مقابل واژه‌های زیر در هر دو دستنویس فقط پیوسته نوشته شده‌اند: نامدار، نامداران، جهاندار (۸ بار). در مجموع از ۷۱ واژه مرکب در ف تنها ۱۳ بار پیوسته و از ۶۹ واژه مرکب در ل تنها ۱۵ بار پیوسته نوشته شده‌اند که از این تعداد بیش از نیمی از آن تنها مربوط به واژه مرکب جهاندار و بقیه مربوط به چهار واژه مرکب جهانجوی، نامجوی، نامدار و گردنکشان می‌گردد، یعنی هر پنج واژه از ترکیب اسم و ریشه فعل تشکیل شده‌اند.

۲ - پیشوند فعلی می و همی در همه مواردی که دیده شد در هر دو دستنویس جدا نوشته شده‌اند: همی بنگرید، همی بود، همی تاختی، همی تافت، همی ساختی، همی گشت، همی یافتندی.

۳ - پیشوند بی در همه مواردی که دیده شد در هر دو دستنویس جدا نوشته شده است: بی اندازه، بی اندوه، بی بها، بی بهانه، بی بهر، بی چاره، بی خرد، بی درنگ، بی زبان، بی راه، بی ره، بی گروه، بی گفت و گوی، بی گناهان.

۴ - نشانه صفت تفضیلی تر که تنها یک بار دیده شد (تنها در مواردی که از نظر ساخت خط پیوندپذیر است) در هر دو دستنویس جدا نوشته شده است: تنگ تر. همچنین دو بار گرامی تر در پادشاهی فریدون و در داستان رستم و سهراب به همین صورت گسته دیده شد. شاید این سه مثال بسنده نباشد، ولی گویا هر دو دستنویس تر را بیشتر جدا نوشته‌اند مگر در مواردی چون: بهتر، بتر، مهتر، کهنتر، بیشتر.

۵ - باء تأکید در همه مواردی که دیده شد پیوسته به فعل نوشته شده است. برای مثال:

ببردی، بیاید و غیره.

۶ - پیشوند هم گاه جدا و گاه پیوسته نوشته شده است: همداستان (۲ بار)، همانگه (ل: هم آنگه)، هم گروه (ف).

۷ - نشانه مفعول بیواسطه را در ف بندرت پیوسته و در ل گاهی پیوسته نوشته شده است: بانوان را (ل: بانوانرا)، برمنش را، تبه کردنش را، تن را، تیزنگ را، جنگ را، جوان را (ل: جوانرا)، جهان را (از ۹ بار)، در ف ۷ بار جدا و ۲ بار پیوسته و در ل هر ۹ بار

پیوسته)، جهان آفرین را (۲ بار)، خاک را، خوالیگران را (ل: خوالیگرانرا)، دلرا (ل)، دیگری را، رامشگران را (ل: رامشگرانرا)، روان را (ل: روانرا)، سپه را، سخن را، سرش را (۲ بار)، شاه را، ضحاک را (۶ بار)، کانرا (ل)، کسی را (ل: کئی را)، گل رنگ را، مارانت را، مرگ را، مهتران را (ل: موبدانرا)، مهتری را، ناپاک را، یکی را.

از مجموع ۴۲ بار که در ف آمده است ۴۰ بار آن جدا و ۲ بار پیوسته و از مجموع ۴۴ بار که در ل آمده است ۲۷ بار آن جدا و ۱۷ بار پیوسته نوشته شده است. در این جا مواردی چون: ترا، مرا، چرا، کرا (= کی را) که در هر دو دستنویس آمده اند یادداشت نگردید.

۸- حرف اضافه به در همه مواردی که دیده شد در هر دو دستنویس به واژه بعدی پیوسته نوشته شده است. برای نمونه: بایوان، بخواب، بخوالیگری، براز، بنام، بنزدیک، بنیکی، بهم، بهنگام و غیره.

۹- پسوندها را غالباً پیوسته نوشته اند: پایگاه، جایگاه، تاجور، نامور، خشمناک، ستمگاره، نگهبان، آبگون، پیشکار (ف)، رامشگران. ولی گاه جدا: آرام گاه (ف)، تاجور (ل)، شاه فش، آتش کده، پیش کار (ل)، خورش گر، افسون گر، افسون گری.

۱۰- نشانه جمع ها را در همه مواردی که دیده شد در هر دو دستنویس به واژه پیشین پیوسته نوشته اند: بودنیها، تیرگیها، خورشها، دلها، رسمها، سخنها.

۱۱- ضمائر متصل در هر دو دستنویس غالباً پیوسته نوشته می شوند، ولی این جا و آن جا صورت جدا نیز دیده می شود: دشتان (ف)، جفت مان.

۱۲- فعل است در هر دو دستنویس غالباً بدون الف نوشته می شود و اگر ساخت خط اجازه دهد پیوسته به واژه پیشین نوشته می شود: آتشت (ل: آتش است)، آهرمنست، ایزدیت، اینست، بسدیت، جانست، دشمنست، روشنست، سالت، گذشتست، منست، ناخوشت (ل: ناخوش است).

در پایان باید یادآور شد که کمتر موردی هست که رسم خط این دو دستنویس یا دستنویسهای دیگر شاهنامه در سراسر کتاب یکدست باشد، بلکه تقریباً همه جا موارد استثنائی یافت می گردد. ولی بطور کلی می توان گفت که در این دو دستنویس در زمینه گستگی و پیوستگی واژه ها که در این مقاله مورد نظر ماست بدین گونه عمل کرده اند:

واژه های مرکب، پیشوندهای می، همی، بی، نشانه مفعول بیواسطه را و نشانه صفت تفضیلی تر را در اکثر قریب باتفاق موارد جدا، حرف اضافه به، باء تاکید، ضمائر متصل، نشانه جمع ها، (و نیز ان) و فعل است را در اکثر قریب باتفاق موارد پیوسته، و پسوندها را بیشتر پیوسته نوشته اند.

آنچه در بالا درباره رسم خط واژه‌های مرکب در دوتا از دستنویسهای کهن شاهنامه آمد و یژه این دو دستنویس یا دیگر دستنویسهای شاهنامه نیست، بلکه چنان که دوست دانشمند استاد جلال متینی با ذکر شواهد بسیار از دستنویسهای سده پنجم هجری نشان داده‌اند،^۲ رسم خط همه دستنویسهای کهن در زمینه پیوستگی و گستگی واژه‌ها کمابیش یکسان است، یعنی بجز مواردی چون باء اضافه، باء تأکید و های نشانه جمع، در دیگر موارد با وجود تعدادی استثنا «اصل بر جدا نوشتن کلمات بوده است.»^۳

در این جا یادآوری این نکته لازم است که در گذشته نیز مانند امروز کوششهایی برای پیوسته نوشتن واژه‌های مرکب شده است، برای نمونه، بادرنگبویه، بجای بادرنگ بویه، پلنگمشک بجای پلنگ مشک، خشکریش بجای خشک ریش، دانگسنگ بجای دانگ سنگ و غیره.^۴ ولی این کوششها به سه دلیل رواج نیافته‌اند. نخست این که هم شکلی بسیاری از حروف فارسی سبب می‌گردد که در اثر پیوسته‌نویسی شکلهایی پدید آید به دیدن زشت و به خواندن دشوار، مانند پیشینینشده بجای پیش بینی نشده. دوم این که در زبان فارسی - بویژه در فارسی قدیم - اجزای واژه‌های مرکب اغلب معنی مستقل خود را حفظ کرده‌اند و از این رو صورت جدا غالباً معنی را دقیقتر می‌رساند. سوم این که ساخت خط فارسی که در هفت تا از حروف از سوی چپ پیوند پذیر نیستند، در هر حال امکان پیوسته نوشتن همه واژه‌های مرکب را نمی‌دهد. بنابراین اگر هدف از اصلاح رسم خط فارسی آسان خوانی و درعین حال یکدست‌تر کردن رسم خط و کاستن از موارد استثناء است، این هدف با جدا نویسی واژه‌های مرکب بهتر بدست می‌آید و شیوه پیوسته نویسی گامی در جهت عکس آن است.

دو: برای آسان خوانی و رفع برخی از نواقص خط نشانه‌هایی به خط افزوده‌اند که در برخی از زبانهای اروپایی Interpunktion (نقطه گذاری) و در زبان آلمانی همچنین Satzzeichen (نشانه‌های جمله) و Zeichensetzung (نشانه گذاری) می‌نامند. از این نشانه‌ها تنها سه تای آنها از نقطه تشکیل شده‌اند (. و ؛ و ...) و در سه تای دیگر نقطه هم بکار رفته است (؛ و ! و ؟)، ولی بقیه آنها شباهتی به نقطه ندارند. بنابراین کاربرد این نشانه‌ها را نقطه گذاری گفتن درست نیست، آن هم در خط فارسی که نقطه مهمترین رکن حروف آن را تشکیل می‌دهد و نقطه گذاری و تکامل آن یکی از مسائل مهم تحول خط فارسی و گفتگو در نقطه گذاری دستنویسها یکی از مسائل کار تصحیح است. بلکه بهتر است در فارسی این نشانه‌ها را با توجه به اصطلاح آلمانی آنها نشانه‌های جمله و کاربرد آنها را نشانه گذاری (جمله) بنامیم، چنان که در عمل هم می‌گوییم نشانه پرسش

یا نشانه مکث و نمی گوئیم نقطه پرسش یا نقطه مکث.

از میان این نشانه‌ها نقطه در عهد باستان نیز بکار می رفت. در نوشته‌های زبانهای ایرانی نیز به انواع گوناگون از نشانه‌های جمله بر می خوریم. برای نمونه در خط میخی سنگنوشته‌های هخامنشی برای جدا کردن واژه‌ها از یکدیگر از دو نشانه  و  استفاده کرده‌اند. در اوستا در پایان واژه‌ها یک نقطه و در پایان جمله سه نقطه  (دوتا بالا و یکی پایین) نهاده‌اند. در متون پهلوی همین نشانه‌ها بکار رفته است و نقطه پایانی جمله گاه درشت  و گاه بصورت سه دایره کوچک  و گاه بصورت یک گلبرگ  است. در متون مانوی در پایان و آغاز جمله دو دایره کوچک به خط سرخ می گذاشتند و میان آنها کمی فاصله می دادند . در دستنویس الابنیه عن حقایق الادویه بخط اسدی طوسی و مورخ ۴۴۷ هجری قمری نشانه پایانی جمله سه نقطه بزرگ یا سه دایره کوچک به رنگ سرخ یکی در بالا و دو تا در زیر است  و  که بصورت  نیز آمده است. در یکی از دستنویسهای کتاب هدایة المتعلمین فی القلب متعلق به کتابخانه ملک پایان جمله را با این نشانه  نمایش داده‌اند. در گذشته همچنین گاه بوسیله واژه‌ای کمبود این نشانه‌ها را جبران می کردند. برای نمونه حرف آ یا که گاهی در آغاز جمله‌های پرسشی در زبان نوشتار می آید و آن را ادات استفهام می نامند، در واقع کارکردی مانند همان نشانه پرسش در پایان جمله دارد و یا حرف که در بسیار جاها کارکرد همان دو نقطه را دارد که در زبان نوشتار می آید ولی در زبان گفتار می افتد. در زبانهای اروپایی نخست تنها نقطه رواج داشت و نشانه‌های دیگر بمرور پیدا شد. در آغاز کاربرد این نشانه‌ها قاعده دقیقی نداشت، تا این که در پایان سده پانزدهم میلادی شخصی بنام Aldus Manutius در چاپخانه خود در ونیز برای این نشانه‌ها قاعده معینی وضع کرد و از آن پس رفته رفته معمول گردید. ولی قواعد کاربرد نشانه‌های جمله در زبانهای اروپایی همیشه یکسان نیست. برای نمونه در زبان آلمانی این قواعد را بیشتر دستور زبان تعیین می کند، ولی در زبان انگلیسی آهنگ نیز در تعیین این قواعد نقش مهمی دارد. برای مثال در آلمانی در جمله زیر ویرگول بکار می رود، در حالی که همین جمله در انگلیسی بدون ویرگول نوشته می شود:

Ich freue mich, dich zu sehen.
I am glad to see you.

گذشته از این در خود یک زبان نیز با گذشت زمان و تغییر یافتن قواعد زبان و رسم خط، قواعد کاربرد نشانه‌های جمله نیز تغییر می کند. همچنین در کاربرد نشانه‌های

جمله جای کوچکی هم برای اعمال سبک شخصی هست، بشرط آن که نویسنده قواعد رسمی نشانه‌های جمله را آموخته باشد.

بنابر آنچه رفت روشن می‌گردد که قواعد کاربرد نشانه‌های جمله در زبان فارسی نمی‌تواند دقیقاً مانند زبانهای اروپایی باشد و قواعد آن در زبان فارسی معاصر نمی‌تواند دقیقاً مانند قواعد آن در فارسی کهن باشد و قواعد آن در شعر نمی‌تواند دقیقاً مانند قواعد آن در نثر باشد. از این رو در این جا باید پرسید که آیا بکار بردن این نشانه‌ها در رسم خط شاهنامه اصلاً ضروری است؟ و اگر هست تا چه اندازه و چگونه.

زبان حماسی و در عین حال زنده شاهنامه خلاف منظومه‌های عاشقانه و عرفانی و حتی خیلی بیش از دیگر حماسه‌های فارسی گفت و شنودهای پر جنبش (dynamical dialog) دارد. در منظومه‌های دیگر قلت گفت و شنود و عدم جنبش در گفت و شنودها و توجه بیشتر شاعر در داستان‌سرایی به بیت‌سازی، غالباً به شاعر اجازه می‌دهند که یک یا دو جمله را در چارچوب یک بیت آغاز کند و همان‌جا پایان رساند و به بیت بعدی نکشاند. ولی در شاهنامه در بسیار جاها جمله در چند بیت ادامه پیدا می‌کند و گاه در میانه یک بیت پایان می‌رسد و جمله بعدی از میانه بیت آغاز می‌گردد. همچنین در برخی جاها جمله‌ها بوسیله واژه‌ها و عبارتهای معترضه بریده می‌شوند. از این رو بکار بردن نشانه‌های جمله در رسم خط شاهنامه در بسیار جاها به آسانتر خواندن و زودتر دریافتن متن کمک بزرگی می‌کند و خواننده را از دوباره خوانی بی‌نیاز می‌سازد. ولی از سوی دیگر مواردی هم هست که اگر بر طبق قواعد نشانه‌گذاری جمله رفتار کنیم با متن شاهنامه سازگار نیست و بجای آسان خوانی نتیجه عکس می‌گیریم. از این رو در رسم خط شاهنامه باید از زیاده روی در نشانه‌گذاری پرهیز کرد.

در زیر ضرورت و چگونگی کاربرد نشانه‌های جمله را در شاهنامه در مواردی، و عدم ضرورت آنها را در مواردی دیگر نشان می‌دهیم:

۱ - نقطه یا نشانه ایست (.) در پایان جمله را در شعر کهن فارسی بکار نمی‌برند و نیازی هم به آن نیست. نگارنده در حواشی تصحیح شاهنامه نیز این نشانه را در پایان ثبت نسخه بدلها و جمله‌های دیگر بکار نبرده است. فقط هر جا از ترجمه بنداری بیش از یک جمله نقل شده است، ناچار در پایان هر جمله نقطه آمده است، ولی در پایان جمله آخر نقطه را انداخته‌ایم تا با پایان حواشی دیگر یکسان باشد.

۲ - نشانه درنگ کوتاه یا نیم درنگ یا ویرگول (،) در شاهنامه کاربرد فراوان دارد:
 چو بشنید گیو این سخن بردمید برآشفست و تیغ از میان برکشید
 چو نزدیک تر شد به کاموس، گفت که این را مگر زنده پیل ست جفت
 اگر در مثال بالا نشانه درنگ کوتاه را در جایی که بکار رفت نگذاریم، خواننده
 با احتمال زیاد نخست پس از شد مکث می کند و سپس متوجه می شود که بیت را غلط
 خوانده است، و یا در مثالهای زیر:

اگر شاه بیند، مرا زین گناه کسند گردن آزاد و آرد به راه
 چو روشن شود تیره شب، روز ماست که اختر به نیکی دل افروز ماست
 اگر نشانه درنگ کوتاه را بکار نبریم، خواننده محتملاً در خواندن نخستین در بیت
 نخستین پس از مرا و در بیت دوم پس از شود مکث خواهد کرد. و یا در مثال زیر:
 به نام جهاندار یزدان ما به پیروزی شاه و گردان ما،
 که این اهرمن را به دست توهوش برآید به فرمان یزدان بکوش
 در مصراع دوم بیت دوم بر طبق این که پس از برآید مکث کنیم یا پس از یزدان دو
 معنی گوناگون بدست می آید. در این جا نیز بدون نشانه درنگ کوتاه خواننده محتملاً
 نخست پس از برآید مکث خواهد کرد و برخی از خوانندگان به امکان دوم اصلاً پی
 نخواهند برد. وظیفه مصحح این است که روشن کند او خود چگونه می خواند و کدام
 صورت را درست می داند. به گمان ما صورت درست این است:

برآید به فرمان یزدان، بکوش!

ویژگی زبان شعر ایجاب می کند که گاه پس از واو عطف نیز نشانه درنگ کوتاه
 بکار ببریم. مثلاً در مثال زیر برای آن که کاوس که فاعل جمله است در شمار می و مشک
 و گلاب در نیاید، باید پس از حرف واو نشانه درنگ کوتاه گذاشت:

ز سوداوه بوی می و مشک ناب همی یافت کاوس و، بوی گلاب

و یا در مثال زیر:

فروخفت لهاک و، فرشیدورد به سر بر همی پاسبانش کرد
 بدون نشانه درنگ کوتاه خواننده نخست گمان می کند که لهاک و فرشیدورد هر دو
 خوابیده اند و تازه پس از خواندن مصراع دوم معنی درست را درمی یابد. همچنین در مثال
 زیر بدون نشانه درنگ کوتاه در بیت دوم، خواننده محتملاً در خواندن نخستین گمان
 خواهد کرد که کسانی که در جنگ خسته می شدند می رفتند استراحت می کردند و
 دوباره می آمدند، در حالی که خواست این است که ماندگان می رفتند و آسودگان

می‌آمدند:

ازیشان کسی را که خواب آمدی، ز جنگ دلیران شتاب آمدی،
 برفتی و آسوده برخاستی به نسوی یکی رزم آراستی
 در همه این مثالها و موارد همسان آن، از نگاه دستور زبان جای نشانه درنگ کوتاه
 پیش از حرف عطف است. بویژه آن‌جا که در پایان یک بیت جمله پایان نرسیده است،
 ولی ممکن است خواننده این مطلب را تازه پس از خواندن بیت بعدی دریابد، بکار بردن
 نشانه درنگ کوتاه در پایان بیت ما را از دوباره خوانی بی‌نیاز می‌سازد:

چو خورشید از آن چادر نیلگون غمی شد، بدرید و آمد برون،
 سپهبد به کوه هماون رسید ز گرد سپه شد زمین ناپدید

و یا:

چویک بهره از تیره شب درگذشت، شباهنگ بر چرخ گردان بگشت،
 سخن گفتن آمد نهفته به راز، در خوابگه نرم کردند باز
 مواردی هم هست که در پایان یک بیت ظاهراً جمله پایان رسیده است، ولی شاعر دنباله
 مطلب را در بیت بعدی با که آغاز کرده است. در چنین جاها محتملاً خواننده در پایان
 بیت بجای درنگ کوتاه ایست می‌کند و در نتیجه بیت را غلط می‌خواند:

ز ما هر که یابد رهایی به جان نگیرد به دل کینه از ترجمان
 بدان تا بد و نیک با شهریار بگویند ازین گردش روزگار،
 که کردار چون بود و پیگار چون چه زاری رسید اندر آن دشت خون

در مثالهای بالا بکار بردن نشانه درنگ کوتاه به درست خواندن و در مواردی به
 درست دریافتن متن کمک می‌کند. موارد فراوان دیگر هست که خواننده بیت را بدون
 نشانه درنگ کوتاه هم درست خواهد خواند، ولی چون پیش از آن که لب واژه‌ای را
 بخواند، چشم چند واژه جلوتر از آن را دیده است، از این رو با بودن این نشانه آمادگی
 ذهنی خواننده بیشتر است و این خود کمکی به آسان خواندن یا بهتر خواندن می‌کند:

نه گودرز مانم، نه خسرو، نه طوس نه گاه و نه تاج و نه لشکر، نه کوس

در این جا ما دیگر به مرز ضرورت کاربرد نشانه درنگ کوتاه رسیده‌ایم و در شعر بیش از
 این نیازی بدان نیست. برای مثال بر طبق قواعد نشانه گذاری باید در پایان مصراع
 نخستین بیت بالا یا در پایان مصراع نخستین این بیت:

چو افراسیاب آن سخن‌ها شنود برافراخت از تخت و شادی نمود

نشانه درنگ کوتاه بیاید. ولی از آن‌جا که در شعر در پایان هر مصراع در هر حال مکشهای

بلند و کوتاه هست، از این رو بکار بردن این نشانه در پایان مصراع یکم تنها جایی ضروری است که واقعاً کمکی به آسان خوانی کند. از این نمونه‌اند مثلاً مواردی که شاعر مطلبی را در چند مصراع پشت یکدیگر مصراع به مصراع بر می‌شمارد و سپس نتیجه‌گیری می‌کند. دو نمونه کوتاه‌تر آن را در بالا دیدیم. در زیر یک نمونه بلندتر آن را می‌آوریم. سیاوخش به پیران می‌گوید:

اگر من به ایران نخواهم رسید،	نخواهم همی روی کاوس دید،
چو دستان که پروردگار من ست،	تہستن که روشن بہار من ست،
چو بہرام و چون زنگہی شاوران،	جزین نامداران و گنداوران،
چو از روی ایشان بباید برید،	بہ توران همی خانہ باید گزید،
پدر باش و این کدخدایی بساز	مگو این سخن پیش کس جز براز

۳- نشانه پرسش (?):

ز پیران بپرسبید کین شیرمرد	چگونه خرامد بہ دشت نبرد؟
ز بازوی و زورش چه داری نشان؟	چه گوید بہ آورد با سرکشان؟

اگر پس از یک بیت یا جمله پرسشی، بیت بعدی با که آغاز گردد بهتر است از بکار بردن نشانه پرسش که مانند نقطه تولید مکث بلند می‌کند چشم پوشی کرد و بجای آن نشانه درنگ کوتاه بکار برد:

همی گوید: ای رزم دیده سوار	چه یویانی اسپ اندرین مرغزار،
کز افراسیاب اندرآیدت بد	ز توران زمین بر تو نفرین سزد

مگر آن که جمله پرسشی، جمله پیرو را نیز شامل گردد. در این صورت نشانه پرسش را می‌توان در پایان مصراع یا بیت بعدی آورد:

نفرمود با او کسی را نبرد	جوانی مگر مر ترا خیره کرد،
کہ گردن برینسان برافراختی	بدین آرزو پیش من تاختی؟

۴- نشانه درنگ، یا پوان و یرگول (!). مکثی که پس از این نشانه می‌آید از مکث نشانه درنگ کوتاه، بلندتر و از مکث نقطه، کوتاهتر است و غالباً کمتر از آنچه باید بکار برده شود بکار می‌رود. همان گونه که در آغاز این بخش اشاره شد، در شاهنامه کم نیست مواردی که یک جمله پس از مصراع نخستین پایان می‌رسد و جمله دیگر با مصراع دوم آغاز می‌گردد و این جمله گاه از جمله پیشین بکلی مستقل و گاه با آن ارتباطی بسیار

اندک دارد. از این رو بکار بردن نشانه درنگ در این گونه موارد سبب می‌گردد که بیت را در همان بار نخستین درست بخواند. در مثالهای زیر تفاوت میان نشانه درنگ با نشانه درنگ کوتاه نیز بخوبی آشکار می‌گردد:

چنان کز کمان سواران سزد
دل طوس پر کین و سر پر ز باد،
پیاده پر از گرد و آسیمه سر

خندنگی بر اسپ سپهبد بزد
نگون شد سر بارگی، جان بداد؛
به لشکرگه آمد به گردن سپر

ویا:

چه مردی و شاه و پناه تو کیست؟
اگر ابر کوشد به جنگ هزبر،
سران را سر اندر کنار آورد

بدو گفت اولاد: نام تو چیست؟
چنین گفت رستم که نام من ابر؛
همه نیزه و تیغ بار آورد

ویا:

که خستو نیاید به یزدان که هست،
خردمندش از مردمان نشمرد

نشاید خور و خواب، با آن نشست؛
دلش کور باشد، سرش بی خرد

ویا:

پس پشت پیلان جنگی به پای
درفش از برش سایه‌ی کاویان،
نگه کرد پیران به لشکر ز دور،
دل از زنگ و تیمار پیراستن...

ببستند از آهن به گیردش سرای
سپهدار گودرزشان در میان
همی بستند از ماه و خورشید نور؛
بدان ساز و آن لشکر آراستن

ویا:

کس آمد بر رستم از دیدگاه،
برفتند با کاویانی درفش
جهان شد پر از مردم جنگ جوی

چو برخاست از دشت گرد سیاه
که از تیغ ترکان هوا شد بنفش؛
برآمد خروش سپاه از دوروی

ویا (پیران به سیاوخش می‌گوید):

مرا بی نیازی ست از هر کسی
گر ایدر کنی توبه شادی نشست،
به رای دل و هوشمندان ترا،
ندانند کسی راز چرخ بلند؛
بسیامیزد از دود تریاک و زهر

نهفته جزین نیز هستم بسی
فدای توبادا همه هرچه هست؛
پذیرفتم از پاک یزدان ترا
که بر تو نیاید ز بدها گزند؛
مگر کز تو آشوب خیزد به شهر

در شعر فارسی این سبک و یژه فردوسی است. در منظومه‌های دیگر مصراعها و بیتها

اغلب مستقل اند و اگر جمله‌ای از بیتی به بیت دیگر کشد، همه بیت بعدی را پسر می‌کند.

۵ - نشانه تعجب (!) در پایان واژه، عبارت یا جمله‌ای می‌آید که گوینده آن بانگی در بیان فرمان، آرزو، ستایش، شگفتی و افسوس بر آورد، یعنی به گونه‌ای احساس او برافروخته گردد. از این رو شاید بتوان آن را نشانه بانگ احساس یا افروزش احساس نامید. از زیاده روی در کاربرد این نشانه باید پرهیز کرد:

نگهبان آن مرز خوارزم باش! همیشه کمر بسته‌ی جنگ باش!

و یا:

سرت سبز باد و دلت شادمان! تن زال دور از بس بدگمان!

و یا:

ور ایدون کسجا داور آسمان به شمشیر بر ما سرآرد زمان،
ز بخش جهان آفرین بیش و کم نباشد، میماید بر خیره دم!
ولی در مواردی که چنین جمله‌ای با که آغاز گردد یا پس از آن که بیاید بهتر است از بکار بردن آن چشم پوشی کرد:

به پاسخ چنین گفت رستم به شاه که بی تو مبادا نگین و کلاه
که با فر و برزی و با رای و داد ندارد چو تو شاه، گردون به یاد

مگر این که کاربرد آن کمکی به آسان خوانی کند:
بر آنی که گر خون اوبی درنگ بریزند، پیران نیاید به جنگ؟
مپندار! کو کینه بیش آورد سپه را بسدین دشت پیش آورد
در بیت بالا بدون نشانه تعجب خواننده محتملاً پس از مپندار مکث نخواهد کرد و در نتیجه بار نخستین بیت را غلط خواهد خواند.

۶ - نشانه بازگفت یا نقل قول یا گیومه که به اشکال گوناگون بکار می‌رود: (و و و و // و «» و «») غالباً واژه، عبارت یا جمله‌ای که گفته دیگری است در میان آن گذاشته می‌شود، ولی کاربرد آن توسعه یافته است و مثلاً گاه هنگام نقل عنوان نوشته‌ای آن را در میان این نشانه می‌گذارند. در این گونه موارد گاه بجای این نشانه عبارت را به خط سیاه یا کج یا گشاد می‌نویسند. در صورتی که در میان نقل قول، نقل قول دیگری بیاید، برای نقل قول دوم یک نیمه از این نشانه را بکار می‌برند (و ،

غیره). نگارنده در تصحیح شاهنامه این نشانه را برای نقل قولها بکار نبرده است، ولی این جا و آن جا برای برجسته کردن عبارتی که ممکن است بدون این نشانه دیرتر دریافته گردد، از این نشانه استفاده کرده است:

که بر پهلوانی زبان راندند
همی «گنگ دز هوخت»ش خواندند
به تازی کنون «خانه‌ی پاک» خوان!
برآورده ایوان ضحاک دان!

۷ - دو نقطه (:) نشانه گزارش برای بیان بازگفت و چکیده کردن و استنتاج و شرح و تفصیل و توضیح و برشمردن. مثال برای نشانه بازگفت:

بدو گفت: و باش ای سوار دلیر
که اکنون سرت گردد از جنگ سیر،
اگر جمله نقل قول با که آغاز گردد وجود دو نقطه زائد است:
بدو گفت چنگش که ورنام تو چیست؟
نژادت کدامست و کام تو چیست؟
بدان تا بدانم که روز نبرد
که را ریختم خون، چو برخاست گردد،
مثال برای نشانه استنتاج:

کنون چاره‌ی کارم ایدر یکیست
اگر چه سلیح و سپاه اند کیست:
بسازیم و امشب شبیخون کنیم
زمین را ز خون همچو جیحون کنیم
اگر کشته آییم در کارزار
سپهبد بود، چون بود شهریار
مثال دیگر:

هر آن گه که بیگانه شد خویش تو،
چو جویی دگر زو تو بیگانگی،
یکی دشمنی باشد اندوخته
بدانست زاز کسم و بیش تو،
کننی رهنمونی به دیوانگی:
نمک را مپرکن تو بر سوخته!
مثال برای شرح و تفصیل و توضیح:

بگویم ترا گزنداری گران
گله کردن کهتر از مهتران:
بکشتم درختی به باغ اندرون
که برگش گبست آمد و بار خون
به دیده همی آب دادم به رنج
بدو بُد مرا زندگانی و گنج
مرا زو همه رنج بهر آمده‌ست
همه بار تریاک زهر آمده‌ست
مثال دیگر:

چویک بهره از تیره شب درگذشت
شاهنگ بر چرخ گردان بگشت،
سخن گفتن آمد نهفته به راز،
در خوابگه نرم کردند باز:
یکی برده شمعی معتبر به دست
خرامان بیامد به بالین مست

پس برده اندریکی ماه روی
 چو خورشید تابان پر از رنگ و بوی
 مثال دیگر:

به خورشید ماند همه کار تو: به نیکی به هر جای دیدار تو!
 در مثال بالا بدون نشانه دو نقطه ممکن است در خواندن نخستین بلافاصله روشن نگردد
 که مصراع دوم توضیح مصراع نخستین است. نشانه! در پایان بیت برای بیان شگفتی
 است.

مثال برای برشمردن:

سه چیزت بباید کزو چاره نیست
 خوری گر بپوشی و گر گستری؛
 وز آن نیز بر سرت پیغاره نیست:
 چه در آرز پیچی، چه اندر نیاز
 کزین سه گذشتی همه رنج آرز
 در همه مثالهای بالا اگر جمله گزارش با که آغاز گردد نشانه گزارش می افتد و اگر
 در پایان بیت باشد بجای آن نشانه درنگ کوتاه می آید:
 یکی داستان زد جهاندار شاه
 که تخت کسان جست خواهی، مجوی!
 به یاد آورم اندرین رزمگاه،
 چو جویی، از آتش مبرتاب روی!

۸ - نشانه تیره یا دش (-) در پس و پیش جمله معترضه بکار می رود. این نشانه را
 به آلمانی Gedankenstrich می نامند. شاید پریبراه نباشد اگر به فارسی آن را خط
 اندیشه شکن بنامیم. در شاهنامه جمله های معترضه کم نیست و برخی از آنها اگر در میان
 تیره نشانه شوند، دریافت متن آسانتر است، مانند این مثال:

رسیدند - بر تازیان نوند - به جایی که یزدان پرستان بوند
 مثال دیگر:

برهنه نوان دخت افراسیاب
 بر او آفرین کرد و پرسید و گفت
 بر رستم آمد دو دیده پر آب
 - همی باستی خون زمزگان برقت -
 که «بر خوردی از جان و از گنج خویش
 مبادت پشیمانی از رنج خویش...»
 مثال دیگر:

بدو گفت رستم که «ای خوب چهر
 چرا نزد باب تو خواهشگران
 - فروریخت از دیدگان آب مهر -
 نینگیزی از هر سوی مهتران؟»
 مثال دیگر:
 وزانپس به مغز اندرافگند باد
 به دشنام و سوگند لب برگشاد،

که «گر گیو گودرز و آن دیوزاد
 فرود آورمشان ز ابر بلند
 میانشان بترم به شمشیر تیز
 چو کیخسرو ایران بجوید همی
 شونند ابر غرنده از تندباد،
 بزد دست و از گرز بگشاد بند -
 به ماهی دهم تا کند ریزریز
 فریگیس باری چه گوید همی؟»
 در مثال زیر نشان جمله معترضه و نشان دو نقطه در یک جا می‌آیند:

اگر هر چه از گنج نزدیک تُست
 ز اسپان پر مایه و گوهران،
 ز شمشیر و از ترگ و برگستوان،
 همه آلت لشکر و سیم و زر،
 همه دشمن جان تاریک تُست -
 ز دینار و دیبا و از افسران،
 ز خفتان و از خنجر هندوان،
 فرستی به نزدیک ما سر بسر
 در مثال زیر شاعر جمله‌ای را در میان بیت پایان رسانیده و سپس بلافاصله پس از
 آغاز جمله بعدی یک جمله معترضه آورده است:

هجیر دلاور میان را بیست
 بشد پیش سهراب جنگ آزمای
 که برهم زند دیدگان جنگ جوی
 که سهرابش از پشت زین برگرفت؛
 یکی باره‌ی تیزنگ برنشت
 بر اسپش ندیدیم چندان به پای،
 گر آید ز بینی سوی مغز بوی،
 برش مانده - زان بازوی اندر شکفت -
 پراندیشه جان از پی کار اوست
 درستست و اکنون به زنهار اوست

۹ - از میان نشانه‌های دیگر چون سه نقطه یا نشانه حذف (...) و پراوتز یا کمانک یا
 کمانه () و کمانک شکسته یا چنگک یک گوشه < > و چنگک یا قلاب یا
 کروش [] جز نشانه اخیر که برای نشان دادن بیت‌های مشکوک بکار می‌رود، بقیه
 مانند نقطه کار بردی در متن شاهنامه ندارند، ولی نگارنده در ثبت نسخه بدلها از همه این
 نشانه‌ها و چند نشانه دیگر استفاده کرده است.

۱۰ - نشانه دیگری که می‌توان در تصحیح شاهنامه بکار برد، نشانه درنگ میان بیتی
 است و آن گسترش فاصله بیت‌هاست هنگام عوض شدن مطلب. در این جا در برخی موارد
 سرنویس می‌آید، ولی هر جا سرنویس نباشد بهتر است با گشادتر کردن فاصله میان دو
 بیت تولید مکث کرد. برخی از مصححان در میان این فاصله یک یا سه ستاره یا نشانه
 دیگری بکار می‌برند، ولی این کار برای پایان فصل‌های کتاب مناسبتر است. در هر حال
 این نشانه نباید جانشین سرنویس‌های کتاب گردد. در شاهنامه چاپ مسکو بسیاری از

سرنویسهای کتاب را زده‌اند و بجای آن ستاره یا عدد گذاشته‌اند و از این رو کسی که بخواهد در این تصحیح مطلبی از شاهنامه را پیدا کند هیچ راهنمایی ندارد. نگارنده در تصحیح شاهنامه از نشانه‌ی درنگ میان بیتی استفاده کرده است، ولی چون نشانه‌ی بازگفت (۹۹ و ۶۰) را بکار نبرده است، در نتیجه مقداری از آنها در اثر نبودن نشانه‌ی بازگفت بوجود آمده‌اند. در تصحیح نهایی شاهنامه بهتر است نشانه‌ی بازگفت بکار برده شود و فاصله‌ی میان بیتی تنها در موارد مکشهای طولانیتر بیاید، یکی پس از عوض شدن گوینده در گفت و شنودهای دراز و دیگر پس از عوض شدن مطلب یا صحنه‌ی ماجرا. مثال:

...سوی خانه رفتند از آن چاهسار	به یک دست بیژن، به دیگر زوار
پر از غم دل و جان هر دو جوان	همی راز کردند با پهلوان
تہمتن بفرمود شستن سرش	یکی جامه پوشید اندر خورش
از آنپس که گرگین به نزدیک اوی	بیامد، بمالید بر خاک روی،
ز کردار بد پوزش آورد پیش	بپیچید از آن خام گفتار خویش،
دل بیژن از کینش آمد به راه	مکافات ناورد پیش گناه
شتر بار کردند و اسپان به زین	بپوشید رستم سلیح گزین
نشست از بر رخس و ناماوران	کشیدند شمشیر و گرز گران...

یادداشتها:

- ۲ - جلال متینی، «رسم الخط فارسی در قرن پنجم هجری»، در: مجله دانشکده ادبیات مشهد، شماره ۳-۲، سال سوم، ۱۳۴۶، ص ۱۵۹-۲۰۶.
- ۳ - «تحول رسم الخط فارسی از قرن ششم تا قرن سیزدهم هجری»، در: مجله دانشکده ادبیات مشهد، شماره ۳، سال چهارم، ۱۳۴۷، ص ۱۳۵-۱۶۲.
- ۴ - «رسم الخط بخشی از «شرح تعریف»، ذیلی بر مقاله «رسم الخط فارسی در قرن پنجم هجری»، در: مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، شماره ۱، سال هفتم، ۲۵۳۵ (۱۳۵۵)، ص ۱-۱۸.
- ۳ - «رسم الخط فارسی در قرن پنجم هجری»، ص ۱۹۲.
- ۴ - همان جا، ص ۱۹۳.
- در باره رسم خط فارسی همچنین نگاه کنید به: مصطفی مقربی، «شیوه خط فارسی»، در شماره‌های سخن، سال ۱۳۳۹، و چاپ دیگر در مجله آموزش و پرورش، سال ۱۳۴۲.

...

توضیح: چون موضوع این مقاله، در هر دو بخش، رسم خط پیشنهادی نویسنده محترم برای چاپ شاهنامه فردوسی است، مثالها و بیتها به همان صورتی که ایشان نوشته‌اند - از نظر پیوستگی و گسستگی کلمات و غیره - چاپ شده است، گرچه، در مواردی با رسم الخط مجله ایران شناسی متفاوت است.